

## کارل اشمیت: مطالعه‌ای در امر سیاسی

حمید ملک‌زاده\*

### چکیده

رساله *مفهوم امر سیاسی* اثر کارل اشمیت برای نخستین بار در سال ۱۹۳۲ در آلمان منتشر شد. این رساله درون خودش بیانی صریح درباره آن معیاری دارد که به اعتبار آن می‌توانیم عرصه سیاست را از عرصه‌های دیگر تمیز بدهیم. معیاری که نهایتاً آبجکتیوئه سیاست را بررسی می‌کند، آن معیار بنیادینی که به اعتبارش می‌شود این مسئله را دریافت که تحت چه شرایطی درون حوزه سیاست قرار خواهیم گرفت. از آنجایی که رساله *مفهوم امر سیاسی* اشمیت در حوزه‌های عمل و نظریه‌پردازی سیاسی امکانات تازه‌ای را در مقابل نظریه‌پردازان و سیاست‌مداران ایجاد کرده، ضرورت مطالعه انتقادی آن بیش از هر متن دیگری برای ما مطرح خواهد بود. براساس همین ضرورت است که مقاله حاضر در رویکردی انتقادی تلاش کرده است تا در درجه اول مفاهیم اساسی و بنیان‌های نظری پیوسته با آن‌ها را در رساله اشمیت مشخص کند و نهایتاً ایده‌ای مقدماتی برای به‌چالش کشیدن آن‌ها را در پیش پای خوانندگانش قرار بدهد.

**کلیدواژه‌ها:** امر سیاسی، هستی‌شناسی، تصمیم‌گیری، برابر نهاد دوست و دشمن، آنتاگونیسم.

### ۱. مقدمه

سؤالی اساسی که ممکن است برای پژوهش‌گر یا دانشجویان علوم سیاسی به‌مثابه دغدغه‌ای اساسی مطرح باشد پرسش از معنای سیاسی بودن چیزهاست. چیزها به چه اعتباری به

---

\* دکترای علوم سیاسی (اندیشه سیاسی)، دانشگاه تهران، hmaleakzade@alumni.ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۳۱

موضوع مطالعه سیاسی تبدیل می‌شوند. این پرسشی است که به‌نظر می‌رسد از اولین فیلسوفان سیاسی در یونان باستان تا امروز هر نظریه‌پرداز و فیلسوف سیاسی لاجرم درباره آن اندیشیده است و احتمالاً بعد از این نیز موضوع بنیادین هر شکلی از مواجهه با سیاست خواهد بود. فراتر از مسائل مربوط به سیاست نظری، شکل‌گیری صورت‌های تازه و ویژه دولت در جهان مدرن، صورت‌بندی‌های خاص جامعه مدنی، و شکل‌گیری مبارزات سیاسی - اجتماعی مختلف در طی سال‌های پس از روشن‌گری در اروپای غربی، و به‌تبع آن در بقیه جاهای جهان، ضرورت مشخص‌تر شدن مرزهای سیاست، یا اگر دقیق‌تر بگوییم، حدود مجاز و ممکن برای دخالت‌گری دولتی را درمقابل کنش‌گران سیاست عملی کرده است. به‌بیان‌دیگر، با جداشدن نهاد دولت از کلیسا در سال‌های پس از قرن شانزدهم و شکل‌گیری سلطنت‌های مطلقه‌ای که مسئولیت رسیدگی به «امور قیصر» را به‌طور انحصاری برای خود می‌خواستند، لازم شد تا هر روز بیش‌ازپیش حدود مرزهای حکومت قیصر مشخص شود تا مردم بتوانند با آسودگی بیش‌تری به امور مربوط به زندگی‌شان پردازند. همه این‌ها با رخ‌دادن انقلاب‌های دموکراتیک و رشد روزافزون شکاف میان دولت و هویت‌های فرهنگی درون جامعه و پیوند میان مسئله امنیت شهروندان با کلیت عینیت‌یافته‌ای به‌نام ملت، که ادعا می‌شد دولت‌ها آن را نمایندگی می‌کنند، ضرورت صورت‌بندی مفهوم امر سیاسی در قرن بیستم را به‌وجود آورد؛ جایی که در دل مخاصمات مربوط به ده‌های اولیه این قرن کارل اشمیت، حقوق‌دان آلمانی، در رساله‌ای سرراست با عنوان *مفهوم امر سیاسی* مرزهای مشخصی برای شناساندن چیزهای سیاسی از هر امر غیرسیاسی دیگر را رسم کرد. این مرزها به‌طور گسترده در ساحت مطالعات سیاسی پذیرفته و نیروبخش نظریه‌پردازی‌های فراوان بعدی شدند. در این مقاله من سعی خواهم کرد تا پس از ارائه گزارش مختصری در معرفی کارل اشمیت مسائلی را درباره این رساله بررسی کنم. رساله *مفهوم امر سیاسی* از کارل اشمیت به‌هم‌راه پیش‌گفتار و تفاسیری از تریسی بی. استرانگ، جورج شوآب، و لئواشترائوس به‌همت نشر نگاه معاصر و با ترجمه سهیل صفاری در سال ۱۳۹۲ به‌چاپ رسیده است. این شاید یکی از مهم‌ترین رساله‌هایی است که به‌نظر نویسنده باید خوانده، فهمیده، و استدلال‌های محکم و جدی‌اش با حساسیتی نظری نقد شود.

## ۲. درباره کارل اشمیت

کارل اشمیت، ۱۸۸۸ تا ۱۹۸۵ م، حقوق‌دان برجسته آلمانی است که به‌لحاظ فکری در جغرافیای ذهنی پس از جنگ جهانی اول زندگی می‌کرد و از روشن‌فکران پیش‌رو در

جمهوری وایمار به حساب می‌آمد. اشمیت در روز اول می سال ۱۹۳۳ و در کلن به حزب ناسیونال سوسیالیست پیوست و کارهای مؤثر زیادی در روزهای آغازین حکومت ناسیونال سوسیالیست انجام داد (Hellenbroich and Elisabeth 2006: 24).

اشمیت تاج حقوق‌دان نازی‌ها بود. مطالعات او درباره اصل ۴۸ قانون وایمار، رساله‌های دیکتاتوری، و *Der Führer hat Recht* که می‌توان آن را به پیشوا/حق دارد یا پیشوا/قانون است ترجمه کرد راه دستیابی نازی‌ها به حکومت را تسهیل کرد (همان). اگرچه در سال ۱۹۳۶ موردانتقاد ارگان رسمی اس. اس. قرار گرفت تا پایان عمر نظام هیتلری توانست موقعیت‌های دانشگاهی خودش را حفظ کند. پس از پایان جنگ جهانی، اشمیت از سوی نیروهای آمریکایی بازداشت و پس از دو سال از زندان آزاد شد. اگرچه اشمیت تا پایان عمرش از فعالیت‌های رسمی آکادمیک محروم بود، توانست بقیه سال‌های زندگی‌اش را به‌منزله محقق مستقل به مطالعه بگذراند. کارل اشمیت که هلمانت شلسکی او را هابز آلمان نامیده بود (cited ibid.; Schelsky 1981: 5) سرانجام در ۹۶ سالگی درگذشت.

در این نوشتار من قصد دارم تا به‌بهانه معرفی رساله مفهوم/امر سیاسی اشمیت زمینه‌ای را برای به‌نقد آوردن اساسی‌ترین مسائل در این رساله فراهم کنم، اما پیش از وارد شدن به بررسی‌های انتقادی مربوط به رساله اشمیت لازم است تا به بررسی محتوای رساله او بپردازیم.

### ۳. درباره رساله مفهوم/امر سیاسی

رساله مفهوم/امر سیاسی نوشته مختصری است متشکل از هشت بخش که در پایان هرکدام یادداشت‌هایی از نویسنده برای روشن‌تر شدن برخی از مسائل مطرح‌شده در خلال بخش موردنظر اضافه شده است. این رساله برای نخستین‌بار در سال ۱۹۳۲ و به آلمانی منتشر شده و مجموعه‌ای را از اندیشه‌های حقوق‌دان آلمانی درباره جوهر دولت و رابطه آن با مفهوم امر سیاسی، آن‌گونه که مدنظر اشمیت بوده است، دربر گرفته است.

شاید مهم‌ترین ویژگی شکل نوشتاری اشمیت صراحت در گفتار و سرراستی در نوشتن چیزی است که مدنظر دارد. این مسئله که وجه ممیز او با دیگر فلاسفه آلمانی است نه تنها در رساله موردبررسی ما که در رساله‌های دیگرش مشهود است. مفهوم/امر سیاسی با این جمله آغاز می‌شود که: مفهوم دولت بر مفهوم امر سیاسی دلالت دارد (اشمیت ۱۳۹۲: ۴۹). این بن‌مایه اصلی نظرگاه اشمیتی در این رساله است. تاجایی که می‌توان ادعا کرد تمامی

آنچه در هشت بخش آینده می‌آید به‌نحوی از انجا برای توضیح‌دادن عناصر موجود در این حکم یا ارائه شواهدی برای تأیید درستی آن است.

با عنایت به چیزی که حقوق‌دان آلمانی از دولت افاده می‌کند همه صورت‌بندی‌های ممکن از دولت (ماشین یا ارگانسم، فرد یا نهاد، جامعه یا جماعت) فقط درپرتوی «امر سیاسی» معنا دارند و اگر جوهر این مفهوم به‌درستی فهمیده نشود، غیرقابل فهم خواهد شد (Giacomo 1577).

اشمیت توضیح درباره معانی‌ای را که از کلمات دولت و امر سیاسی و رابطه بین این دو در نظر دارد با به‌چالش کشیدن فهمی که در دوران او از چیستی دولت وجود دارد آغاز می‌کند و تلاش می‌کند تا با نشان‌دادن بی‌اعتباری آن راهی به‌سوی چیستی جوهر دولت برای خوانندگانش بگشاید. در ادامه این بخش همه تلاش اشمیت بر یافتن عنصری واقعاً سیاسی برای تعریف کردن دولت است. چیزی که فراتر از تعاریف به سلب یا رابطه‌ای (تعاریفی که براساس قرارداد امر سیاسی درمقابل اموری مانند امر اخلاقی، اقتصادی، فرهنگی، یا چنان که در حقوق مرسوم است، با قرارداد حقوق مدنی و سیاست درمقابل یک‌دیگر به مشخص کردن چیستی امر سیاسی می‌پردازند) نقطه آغازی برای سیاست و عامل مشخصی برای تعیین کردن چیستی ذات دولت باشد. این نقطه تمایز دولت از دیگر ساحت‌های موجود در زندگی انسان‌ها برای اشمیت، همان‌طور که در ابتدای بخش اول اعلام کرده بود، مفهوم امر سیاسی است.

بخش دوم رساله اشمیت صرف تعیین کردن حدود و محتوای امر سیاسی، به‌منزله عنصر قوام‌بخش دولت، می‌شود. برای او،

تعریف امر سیاسی تنها با کشف و تبیین مقولات صرفاً سیاسی حاصل می‌شود و بعد از بیان کردن این مسئله است که وجه تمایز اساسی امر سیاسی نسبت به امور مذهبی، اقتصادی، و فرهنگی مشخص شده و موردبررسی قرار می‌گیرد. تمایز ویژه سیاسی که اعمال و انگیزه‌های سیاسی را بتوان به آن فروکاست تمایز میان دوست و دشمن است. این یک تعریف در مقام معیار و نه یک تعریف جامع یا یک نشان‌گر محتوای بنیادین به‌دست ما می‌دهد (اشمیت ۱۳۹۲: ۵۴-۵۵).

در سرتاسر رساله مفهوم امر سیاسی «اشمیت کراراً تأکید کرده است که تمایز دوست - دشمن وجه ممیز (differentia specific) امر سیاسی است. او اما همواره بر این مسئله اصرار داشته است که چنین تمایزی باید به‌شکلی کاملاً سیاسی و نه بر بنیان‌های اقتصادی یا اخلاقی ترسیم شود» (Mufe 1997: 246).

بخش سوم از رساله مورد بررسی ما در این نوشتار صرف گشودن ابهاماتی می‌شود که ممکن است دربارهٔ برابرنهاد دوست - دشمن در اشمیت وجود داشته باشد. برای اشمیت مفاهیم دوست و دشمن «در معنای انضمامی و وجودی آن درک می‌شوند» (اشمیت ۱۳۹۲: ۵۶). به بیان بهتر، وی مشخص کرده است که هیچ‌گاه نباید دشمن، دشمنی «فردی» باشد، که در لاتین به *inimicus* ارجاع داده می‌شود، بلکه این دشمن باید دشمنی «عمومی» باشد که در لاتین آن را با کلمه *hostis* مشخص می‌کنند (Mufe 1997).

این هردو به این معناست که ما در اشمیت با یک هستی‌شناسی مبتنی بر دوست - دشمن در سیاست مواجهیم. این‌طور به نظر می‌رسد که برای اشمیت دولت فقط در جایی امکان وجود داشتن دارد که یک برابرنهاد انضمامی دوست - دشمن وجود داشته باشد که عده‌ای از مردم ساکن در یک محدودهٔ جغرافیایی حاضر باشند با ایشان وارد نبردی براساس هویت سیاسی‌ای شوند که تعلقشان به یک دولت ایجاد کرده است.

شاید مهم‌ترین گروه معارضی که استاد آلمانی فلسفه در مقابل دیدگاه‌های خود می‌دیده است نظرگاه‌های لیبرالیستی دربارهٔ دولت بوده باشند که دولت را به مفهومی فاقد جوهر و یک شرکت سهامی اقتصادی تقلیل داده بودند که برای حل کردن معضلات و مسائل موجود درون خود، و در جهان بیرون از خود، از قواعد اقتصادی بازار تبعیت می‌کند. با عنایت به همین مسئله است که در همین بخش و پس از تبیین چیستی برابرنهاد دوست - دشمن، اشمیت سعی می‌کند تا موضع خود را با به‌چالش کشیدن نظریه‌های لیبرالیستی دربارهٔ دوست - دشمن و نزاع به معنای سیاسی آن مشخص کند. اشمیت مدعی است:

لیبرال‌ها بیش از حد بر قانونی بودن تأکید کرده‌اند: جست‌وجوی آن‌ها برای نظامی از قوانینی که به وضوح سازمان‌یافته باشند تلاشی بیهوده برای احتراز از تصمیم سیاسی بود. «درحالی‌که برای او» دشمن صرفاً یک رقیب یا طرف درگیری در معنای عام نیست (اشمیت ۱۳۹۲: ۵۶).

بلکه خصمی عمومی است که «امکان همیشه حاضر نبرد» به واسطهٔ حضور او پدید می‌آید.

از این جاست که مهم‌ترین مسئلهٔ ممکن دربارهٔ امر سیاسی در نظریهٔ دولت اشمیت خودش را نمایان می‌کند. مسئله‌ای که امروزه پیوند مشخصی با رئالیسم سیاسی در مطالعات و تئوری‌پردازی‌های موجود دربارهٔ دولت برقرار کرده است؛ مسئلهٔ تصمیم‌گیری. «در مفهوم

امر سیاسی تنها دولت حقیقتاً سیاسی می‌تواند فراهم‌کننده وحدت و ازاین‌رو مشروعیت لازم برای «انحاز تصمیم» که در درجه اول باید گرفته شود باشد» (Norris 2005: 896). مسئله تصمیم و اهمیت تصمیم‌گیری در اندیشه اشمیت مسئله‌ای بسیار برجسته است. تاجایی که در ابتدای رساله الهیات سیاسی‌اش به صراحت می‌نویسد: «حاکم کسی است که در باب استثنا تصمیم می‌گیرد» (اشمیت ۱۳۹۰: ۴۹). بدون این‌که بخواهیم درباره مفهوم استثنا در اشمیت مطالب بیش‌تری را بیان کنیم، می‌بینیم که پیوند مستقیمی بین دولت، استثنا، و اصل تصمیم‌گیری در اشمیت برقرار است. تاجایی که می‌توان گفت تصمیم‌گیری واسطه‌ای است که هستی دولت و امر استثنا را به هم پیوسته است. من علاقه‌مندم در این‌جا این ادعا را مطرح کنم که ذات دولت و امر سیاسی برای اشمیت در تصمیم‌گیری نهفته است و این ادعایی دور از واقعیت نخواهد بود وقتی می‌بینیم که «در بحث از تصمیم سیاسی ... دولت در مقام نمونه‌ای از موجودی سیاسی که در شرایط نزاع امکان تصمیم‌گیری دارد معرفی شده است» (Norris 2005: 896).

برابرنهاد دوست - دشمن و همچنین مطرح‌شدن مسئله «احتمال همیشه حاضر نبرد واقعی علیه دشمنی واقعی» که در بخش چهارم رساله موردنظر ما در این نوشتار بررسی می‌شود ارتباط فکری و تأثیرپذیری مستقیم اشمیت را از تامس هابز، فیلسوف انگلیسی، نمایان می‌کند.

اشمیت به تبعیت از هابز نزاع و ستیزه (conflict) را عنصر اصلی امر سیاسی می‌داند: جنگ هدف (aim)، غایت، و حتی محتوای واقعی (the very content of) سیاست نیست. اما به‌عنوان امکانی همواره‌حاضر پیش‌فرض راه‌بری است (leading) که به‌شکل اساسی‌ای عمل و اندیشه انسان را تعیین و بنابراین رفتاری منحصرأ سیاسی را خلق می‌کند (W.Gray 2007: 180).

بحث در باب تصمیم‌گیری در اشمیت درست پس از مطرح‌شدن بحث‌هایی درباره برابرنهاد دوست - دشمن مطرح می‌شود. به‌نظر او مشخص کردن دشمن اختصاصاً برعهده دولت گذاشته می‌شود. اگرچه ممکن است گروه‌های مذهبی، اقتصادی، اخلاقی، و فرهنگی منابعی برای انرژی‌دادن به تعیین این برابرنهاد باشند، این تنها دولت است که حق و مشروعیت تصمیم‌گیری درباره مسائل مربوط به تعیین دشمن را دارد. اشمیت تا جایی پیش می‌رود که ادعا کند حتی اگر یک گروه مذهبی از این اقبال برخوردار شد که به‌طور مستقیم در تعیین دشمن ایفای نقش کند، هویت مذهبی‌اش را از دست می‌دهد و باید آن را

از آن پس گروهی سیاسی و عمل آن را نیز نه به منزله عملی مذهبی یا اخلاقی، بلکه عملی سیاسی در نظر بگیریم.

اشمیت در همین بخش چهارم است که اهمیت تصمیم‌گیری را با وضوح بیش‌تری برای مخاطبش روشن می‌کند. به بیان او، «موجودیت سیاسی، اگر چنین موجودیتی وجود داشته باشد، همواره موجودیتی اساسی است و همواره حاکم است، به این مفهوم که تصمیم‌گیری درباره شرایط بحرانی، حتی اگر استثنائی باشد، باید همیشه در اختیار او باشد» (اشمیت ۱۳۹۲: ۶۵).

استاد حقوق آلمانی بخش پنجم از رساله خودش را به‌طور ویژه وقف پرداختن به مسئله جنگ و نسبت آن با سیاست می‌کند. او در بخش قبلی به‌طور واضح روشن ساخته بود که اگرچه جنگ ضرورتی حتمی و لازم‌الوقوع نیست، امکانیتی همیشه‌حاضر و راه‌بر است که بر پایه تعیین‌کنندگی دولت و امر سیاسی همواره احتمال وقوع‌یافتن دارد. در واقع برای او مفاهیم دوست و دشمن معنای واقعی خود را وقتی می‌یابند که در امکان واقعی کشتن انسان‌ها دلالت کنند. جنگ از دشمنی برمی‌خیزد. جنگ نفی وجودی دشمن است این حد‌نهایی دشمنی است. این به این معنا نیست که دشمنی و جنگ باید چیزهایی رایج، طبیعی، آرمانی، یا دل‌خواه باشند. باین‌حال، تازمانی که مفهوم دشمن اعتبار دارد، جنگ نیز باید امکانی واقعی باقی بماند (همان: ۶۰).

اشمیت سعی می‌کند در بخش پنجم رساله‌اش رابطه‌ای مستقیم میان موجودیت دولت و حق اعلام جنگ برقرار کند. او بر این باور است که قدرت عظیم دولت فقط با برخورداری از «امکان مبادرت به جنگ و از این‌رو ستاندن جان انسان‌ها» متجلی می‌شود. مسئله بسیار جالبی که در این‌جا، و باز تحت‌تأثیر مستقیم هابز، مورد اشاره قرار می‌گیرد انحصار این حق در دست دولت برای برقراری صلح یا در زبان خود اشمیت خلق شرایط عادی است. این‌طور به نظر می‌رسد که صدای فیلسوف انگلیسی این‌بار از حنجره سرسپرده‌ای آلمانی به گوش می‌رسد.

در این‌جا حاکمیت *defensopacis* (مدافع صلح) صلحی برای بازگشت به سمت خدا نیست، بلکه *creatorpacis* خالق صلحی زمینی است. طبق نظر هابز، قدرت دولت ویژگی‌ای الهی دارد، تاجایی که قدر قدرت خواهد بود (Hellenbroich and Hellenbroich 2006: 25). این قدر قدرتی برای خلق کردن نظم میان انسان‌ها به‌منزله موجود زیادی‌خواهی است که در سرشتش شرور است.

برای توضیح دادن این بخش لازم است تا به نوشته‌ای از اشمیت درباره لویاتان هابز اشاره مختصری داشته باشیم.

اشمیت به‌عنوان تحسین‌کننده بزرگ فیلسوف انگلیسی توماس هابز، کسی که در اثرش با عنوان *گلوساریوم* او را به‌عنوان «برادر» خودش معرفی کرده، به این عقیده وفادار بود که انسان طبعاً شر است. او این باور هابز را که براساس آن انسان در وضع طبیعی در وضعیت «جنگ همه علیه یک‌دیگر» است به‌عنوان «وضعیت واقعی (actual) سیاست» و نه برساخته‌ای ذهنی در نظر گرفت (هابزین استیت). تأثیر عمیق هابز بر اشمیت در این بخش از رساله کاملاً مشهود است. انسان‌شناسی ویژه هابز در این جای رساله خود را در کلمات فیلسوف آلمانی بازمی‌یابد: نظر به‌غایت بدبینانه اشمیت درباره انسان و مخالفتش با حقوق طبیعی به‌شکل غیرقابل انکاری در کتاب *لویاتان در تئوری دولت هابز*، ۱۹۳۸، مشهود است. در این اثر او خودش را درمقام متفکری که پا در مسیر متفکرانی چون نیچه و سورل و در جایگاه کسی که به‌طور دور از تصویری با اندیشه‌های مذهبی درباره دولت مخالف است نشان می‌دهد (ibid.).

برای روشن‌تر کردن نسبتی که بین انسان هابزی و نظریات ارائه‌شده در رساله اشمیت برقرار کرده‌ایم هنوز اشارات دقیق‌تری به تفسیری اشمیتی از هابز می‌توان ارائه داد. استاد حقوق آلمانی در رساله‌ای که به‌طور خاص درباره تئوری دولت هابز نگاشته است تأکید می‌کند: هابز هیچ توهمی درباره سرشت انسان نداشت. اشمیت توضیح می‌دهد که:

او [هابز] انسان را بیش‌تر از حیوان ضداجتماعی می‌بیند، موجودی پر از اضطراب و نگرانی‌های بزرگ درباره آینده که نه تنها از گرسنگی، بلکه حتی از گرسنگی در آینده برآمده است، ... موجودی که همواره از احساسات مبارزه‌طلبانه سرشار و برای پای‌میل کردن عقل و منطق در راستای به‌دست‌آوردن لذت آنی بعدی آماده است (ibid.).

این انسان‌شناسی ویژه در نظریه‌پردازی سیاسی و تئوری دولت هابز و به‌تبع او اشمیت نتایج مشخصی داشته است. به‌طوری‌که می‌بینیم، برای اشمیت لویاتان هابز نمادی از نزاع سیاسی در منازعه‌ای پایدار و بی‌شفقت میان دوست و دشمن است که به تمامی حوزه‌های ساخته‌های انسانی سرایت می‌کند. این «لویاتان» خدایی فناپذیر است که همگان را از خلال ترس از قدرتش وادار به صلح (فرمان‌برداری) می‌کند. طبق نظر هابز، دولت چیزی نیست جز جنگی داخلی که به‌وسیله قدرتی پایدار متوقف شده است. بنابراین، واقعیت این است که گول لویاتان (دولت) همواره به‌وسیله گول دیگری (انقلاب) تهدید می‌شود (ibid.).



درستی این ادعا در رجوع به مطالبی که در بخش پنجم از مفهوم/امر سیاسی آماده است مشخص تر خواهد شد. در این بخش اشمیت ادعا می‌کند:

هر دولتی فرمولی برای اعلام یک دشمن داخلی فراهم می‌آورد ... خواه شدید، خواه ملایم، آشکارا یا تلویحی، خواه برون‌رانی (ostracism)، اخراج (exclusion)، خواه محکومیت، محرومیت که در هر قانون خاصی مشخص گشته است، هدف همواره یکی است، اعلام یک دشمن (اشمیت ۱۳۹۲: ۷۱).

بخش ششم از رساله اشمیت معطوف به بررسی مسئله کثرت‌گرایی است. این مفهوم که در نظرگاه اشمیتی اهمیت ویژه‌ای دارد در دو حوزه داخلی و بین‌الدولتی بررسی شده است. کثرت‌گرایی درون دولت‌ها که در بخش چهارم رساله مورد بررسی قرار گرفته شده بود، و در این جا به آن خواهیم پرداخت، مفهومی است که معطوف به وجود جریان‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، مذهبی، و در یک کلام جریان‌های غیرسیاسی دیگر حاضر در یک دولت است که بدون دراختیار داشتن حق اعلام جنگ، یا تعیین دشمن سیاسی درون دولت، مشغول فعالیت‌اند. در واقع، دولت اشمیتی اگرچه دولتی قدرقدرت به لحاظ سیاسی است، به هیچ وجه دولتی تمامیت‌خواه در حوزه‌های غیرسیاسی نیست. در واقع این‌طور به نظر می‌رسد که در وضع عادی و در ذیل نظم و امنیت خلق‌شده دولت گروه‌های اجتماعی، مذهبی، اقتصادی، و از این دست، تاجایی که دعوی حاکمیتی نداشته باشند، مشغول جذب شهروندان و به خدمت گرفتن ایشان‌اند.

اما در سطح بین‌دولتی اشمیت تا حد زیادی تحت تأثیر نزاع خدایگان و بنده در پدیدارشناسی روح هگل قرار دارد. در اشمیت نیز همان‌طور که برای هگل، اگرچه در سطوحی متفاوت مطرح بود، امکان هستی دولت ضرورت ایجاد تکثر را به وجود می‌آورد. به بیان خود اشمیت: «موجودیت سیاسی وجود واقعی یک دشمن و از پس آن هم‌زیستی با موجودیت سیاسی دیگر را پیش فرض می‌گیرد. تازمانی که دولتی وجود دارد، بدین معنی است که همواره بیش از یک دولت در جهان هست» (همان: ۷۷).

بخش هفتم از مفهوم/امر سیاسی درباره اهمیت انسان‌شناسی‌های مختلف در نظریه‌های دولتی است که از آن‌ها برمی‌آیند. به‌طور ویژه اشمیت در این بخش و یادداشتی که در ادامه آن نگاشته است تأثیرپذیری خود از هگل و هابز را نشان می‌دهد. در این جاست که او به‌طور خاص درباره هابز می‌نویسد: «برای هابز در مقام یک اندیشمند سیاسی قوی و نظام‌مند برداشت بدبینانه از انسان اصل مسلم هر نظام اندیشه سیاسی است» (همان: ۸۹). تحت همین تأثیرات است که می‌بینیم:

برای او هسته امر سیاسی و بنیان دولت "شناسایی دوست - دشمن است" و جنگ‌ها و جنگ‌های داخلی به جوهره نزاع سیاسی مرتبط می‌باشند. بنابراین، سیاست تلاشی برای ارائه راه‌حل‌های منطقی برای مسائل مربوط به قانون و ارزش‌ها و جامعه در قبال "خیر عمومی" مسئول نیستند. در واقع، آن‌طور که شایع است، اشمیت در جایی گفته است که حتی از شنیدن کلمه‌های "خیر عمومی" متنفر است. جامعه در نگاه اشمیت وقف نبرد برای پیروزشدن بر دشمنان داخلی و خارجی‌اش، و اگر ضرورت ایجاب کند، نابودکردن آن دشمنان شده است. برای این هدف است که نهاد دولت به وجود آمده است (Hellenbroich and Hellenbroich 2006: 25).

بخش هشتم و پایانی رساله مفهوم امر سیاسی اشمیت به طور خاص، معطوف به بررسی ادعاهای لیبرالیستی درباره دولت و ارزیابی عناصر اساسی لیبرالیسم به اعتبار مفهوم امر سیاسی می‌شود، چونان که در بخش‌های قبلی رساله‌اش آن را پرداخته است. در این زمینه اشمیت به طور خاص می‌نویسد: «فردگرایی‌ای که در آن کسی غیر از خود فرد آزاد درباره محتوا و ابعاد آزادی‌اش تصمیم بگیرد، تنها واژه‌ای توخالی خواهد بود» (اشمیت ۱۳۹۲: ۹۵).  
نقد‌های اشمیت به تئوری‌های دولت لیبرالیستی به‌طور ویژه از مجموعه انتقادات وی به عقاید مبتنی بر حقوق طبیعی ریشه می‌گیرند.

اشمیت برخلاف افلاطون، آکوئیناس، و گوتفرد ویلهلم لایبنیتز قانون طبیعی را نفی می‌کند، بنابراین، با عنایت به تئوری دولتش فرقی نمی‌کند که انسان در وضع طبیعی خوب یا بد باشد، یا این‌که دوست و دشمن را براساس قانون طبیعی یا ارزش‌های نظام‌های اخلاقی دیگر تعیین کند (Hellenbroich and Hellenbroich 2006: 25).

بدین ترتیب و با توجه به آنچه گفته شد، برای اشمیت هیچ بنیان متافیزیکی در حقوق طبیعی برای دولت پیش‌بینی نشده است. بنابراین، اشمیت به وضوح در ابتدای اثرش با عنوان *Verfassungslehre* (تئوری قانون اساسی) اشاره می‌کند که «الگوی ناب از قانون اساسی، آن‌طور که ایده لیبرال از مجموعه‌ای از قوانین قطعی بیان می‌کند... تنها تاجایی امکان داشت که توصیفات متافیزیکی قانون طبیعی مدنی پذیرفته شده بودند». اشمیت پیش‌تر تأکید کرده است که «حقوق طبیعی اعتبار (infallibility) خودش را از دست داده است» (هابزین) و بنابراین: «نکته اساسی درباره حاکمیت نه در منظومه قوانین، بلکه در توان ایجاد استثنا در قانونیت (legality) مرسوم برای مواجه شدن با وضعیت‌های اضطراری قرار دارد. دولت به‌عنوان یکی از گروه‌های متعارض وجود دارد. کارکرد اصلی حاکمیت حفظ کردن نظم است» (ibid.:25).

## ۴. نقد کتاب

### ۱.۴ نقد شکلی

به لحاظ شکلی نوشته اشمیت با آنچه در سنت آلمانی متداول بوده است تفاوت‌های اساسی دارد. کتاب اشمیت متشکل از هشت بخش گوناگون است که در پیوند مفهومی با یکدیگر قرار دارند و در واقع هر بخش تلاش می‌کند تا مفاهیمی را که در بخش قبلی آمده است پوشش بدهد. رساله فیلسوف آلمانی حاوی هیچ پروژۀ غامض فلسفی نیست و ادعاهای فلسفی به معنای کلاسیستی کلمه را نمی‌شود در آن پیدا کرد. آنچه اشمیت می‌نویسد سرراست و به سادگی در دسترس است. مخاطب با متنی صریح و واضح مواجه است. این بدین معنا نیست که مفهوم/امر سیاسی متنی ساده لوحانه یا سطحی است، بلکه به این معناست که از نظر شکل رساله در فصل بندی‌ها و محتوایش پیچیدگی زیادی وجود ندارد. اشمیت، به سبب رساله‌های دیگرش، رساله را با حکمی می‌آغازد و در ادامه، تلاشش را بر گشودن منظوری متمرکز می‌کند که از مفاهیم به کار برده شده در آن حکم در نظر داشته است. بدین معنا مفهوم/امر سیاسی را می‌توانیم متنی بدانیم که فارغ از دشواری‌های مرسوم در نوشته‌های فلسفی و سیاسی، و حتی بیش تر از رسائل حقوقی، به طور مستقیم و رودررو با مخاطب گفت‌وگو می‌کند. این روشی است که معمولاً در رساله‌هایی مانند شهریار ماکیاولی، قوانین افلاطون، و رسائلی از این دست که بناست چیز مشخصی را درباره سیاست عملی اراده بدهند با آنها مواجه می‌شویم.

### ۲.۴ نقد روشی

مفهوم/امر سیاسی بی تردید رساله‌ای در رئالیسم سیاسی است (see Gyulai 2018: 26-49; Meier 2011). در جای جای این نوشته با عناصر اساسی مستتر در رئالیسم مدرن سیاسی مواجهیم. مسئله تصمیم‌گیری و اصالتی که اشمیت برای آن قائل است، پذیرش جنگ به مثابه امکانیتی واقعی و راه‌بر در زندگی سیاسی، اعتقاد انسان‌شناسانه به شرارت ذاتی بشر، انحصار اختصاصی حاکمیت در دولت و مسئله استثنا، اولویت حاکمیت سیاسی بر قانون مدنی، و از این دست عناصر رئالیستی (برای مطالعه درباره عناصر رئالیسم در نظریه سیاسی، بنگرید به Jensen and Elman 2014) این نوشتار را به بیانیه‌ای رئالیستی درباره چیستی ذات دولت تبدیل کرده است (برای دولت و اهمیت آن در نظریه سیاسی - حقوقی اشمیت، بنگرید به Schupmann 2017)؛ تاجایی که می‌توان گفت این امکان همیشه حاضر

جنگ است که از خلال حق تعیین برابرنهاد دوست - دشمن تعریفی از وضع عادی اراده می‌دهد. بدین ترتیب دولت نه حافظ صلح که خالق آن به حساب می‌آید. مرزهای دولت از کجا آغاز می‌شوند و دربردارنده چه چیزهایی‌اند؟ این سؤالی است که به نظر می‌رسد از ابتدایی‌ترین دقایق اندیشه اشمیت در مفهوم/امر سیاسی حاضر است و در تمامی بخش‌های این رساله بن‌مایه‌شکلی و محتوایی دولت را برای اشمیت تشکیل می‌دهد. چه کسی و درباره چه چیزی تصمیم می‌گیرد. برای او ذات دولت با مسئله تصمیم پیوند دارد و این همان دلیلی است که ما را مجاب می‌کند رساله مفهوم/امر سیاسی را یک بیانیه رئالیستی درباره دولت بنامیم.

### ۳.۴ نقد محتوایی

برای اشمیت ذات دولت با تصمیم‌گیری پیوند دارد (برای اهمیت مسئله تصمیم در نظریه کارل اشمیت، بنگرید به Jacques 2015). تصمیم‌گیری درباره چیزی که آن را برابرنهاد دوست - دشمن می‌نامد. درواقع این دولت است که ادعای انحصار در نامیدن گروهی از انسان‌ها به مثابه دشمن و تعیین دسته از آن‌ها به منزله دوست را دارد. این دوستی و دشمنی در پیوندی که با نزاع شناسایی در هگل، که عده‌ای از مفسران نقش او در تئوری‌های اشمیتی درباره دولت را برجسته کرده‌اند، نسبت مستقیمی پیدا می‌کند (برای تفسیری سیاسی درباره نظریه شناسایی در هگل، بنگرید به ملک‌زاده ۱۳۹۳: ۲۱-۹۶). در اشمیت، مانند هگل، دیگری، یا همان دشمن، یک هستی انضمامی است که در نبردی مداوم با ملت و به‌منزله عاملی مؤثر در تعیین حدود هویتی باید در نظر گرفته بشود. بنابراین، برهم‌نهاد دوست - دشمن برای اشمیت برابرنهادی واقعی است که در یک حالت جنگی، اگرچه نه به‌طور بالفعل، با اعضای یک دولت قرار دارد. تصمیم‌گیری درباره برابرنهاد دوست - دشمن وظیفه اختصاصی دولت است. به بیان بهتر، دولت در تمامیت خود درمقام یک موجودیت سیاسی سازمان‌یافته برای خود تمایز دوست - دشمن را مشخص می‌کند.

درواقع این فقط دولت است که حق تصمیم‌گیری درباره چیستی، یا کیستی دشمن، در برابرنهاد دوست - دشمن را دارد و هم‌چنین این فقط دولت است که می‌تواند طلب جان شهروندان را برای واردشدن به نبرد با دشمن، که نبردی واقعی و طبیعی است، داشته باشد. به این اعتبار، دولت حاکم است، چراکه حق تصمیم‌گیری دارد. تصمیم‌گیری‌ای به‌اعتبار نامی که پیش‌تر بر روی گروهی از موجودیت‌های سازمان‌یافته سیاسی به‌منزله دشمن

گذارده است. سیاست فقط تا جایی وجود دارد که دشمنانی در بیرون از دولت و درست مانند دولت وجود داشته باشند که برای حفظ حق حاکمیتشان حاضر باشند وارد جنگی واقعی بشوند (برای اهمیت امکان همیشگی و واقعی جنگ در اشمیت، بنگرید به Schmitt 2007). به این معنا، حوزه سیاست حوزه روابط میان کلیت‌های سازمان‌یافته‌ای است که از حاکمیت برخوردارند.

اشمیت سعی می‌کند تا نزاع‌های میان — شخصی و مبارزات اقتصادی یا مذهبی را تاجایی که از توان تعیین برابرنهاد دوست — دشمن برخوردار نیستند از سیاست جدا نگه دارد، اگرچه امکان اثرگذاری این حوزه و حتی توفیقشان در رسیدن به مقامی را که بتوانند در تعیین برابرنهاد دوست — دشمن بر دیگران برتری پیدا کنند ممکن می‌داند؛ البته با این توضیح که هر بار هر کدام از این گروه‌ها از اقبالی برای تعیین برابرنهاد دوست — دشمن برخوردار شد، از حالتی که پیش از این داشت (گروهی مذهبی، اقتصادی، فرهنگی، یا گروه‌هایی از این دست) خارج و به یک گروه سیاسی تبدیل می‌شود. بدین ترتیب و درباره سیاست ما با شکلی از هستی‌شناسی دوست — دشمن مواجهیم که حیثیت امر سیاسی و هستی دولت به آن بستگی پیدا می‌کند.

گفتیم که برای اشمیت جوهر امر سیاسی در بستر یک ستیزه‌گری — دشمنی عینی نهفته است. به عبارت دیگر، بنیان امر سیاسی برای اشمیت تقسیم‌بندی آدم‌ها به دوست و دشمن است و دولت آن نهادی است که حق تصمیم‌گرفتن درباره چیستی این دشمن و اعلام جنگ احتمالی علیه آن را دارد. همین‌طور باید بگوییم که برای اشمیت جنگ یک امکان واقعی همیشه حاضر است.

این شاید آغازگر شکل‌گیری شکلی از الهیات سیاسی باشد که با سکولارکردن مفاهیم موجود در الهیات مسیحی حاکمیتی مطلق و الهی را برای دولت فراهم می‌کند؛ حاکمیتی انضمامی‌تر و خشن‌تر از شکل ولایت الهی پاپ و شاهان جای‌گزین او در سال‌های پس از روشن‌گری، که با ادعای انحصار در تعریف کردن برابرنهاد دوست — دشمن همه نظام‌های هویت‌بخش دیگر را به نفع اقتدار گروهی که از حاکمیت برخوردار است منحل کرده است و حق انحصاری طلب کردن جان هر کدام از ما به اعتبار حفظ دولت را به حاکم می‌دهد. هستی‌شناسی دوست — دشمن در الهیات سیاسی اشمیت تا جایی پیش می‌رود که فراتر از دولت هستی بنیادین هر کدام از ما بیرون از دولت را بی اعتبار می‌کند. این مسئله مرا به یاد داستان بلندی با عنوان «رفیق پانجوری» (یرواند اتیان ۱۳۹۲) می‌اندازد.

در «رفیق پانجوری» شخصیت اصلی داستان، که یک عضو دون‌پایه از حزب کمونیست و درحال زندگی در یکی از شعبات محلی حزب است، تمامی جهان و روابطش با انسان‌ها را براساس دانش ناقصی که از آموزه‌های ایدئولوژی مارکسیستی دارد تبیین می‌کند. برای پانجوری امکان هیچ‌چیز مصلح‌آمیز برای زندگی بهتر میان شهروندان عادی روستایی که در آن زندگی می‌کند وجود ندارد. او بر این باور است که هرکدام از شهروندان براساس بستگی‌های طبقاتی مشخص شده در آموزه‌های ایدئولوژیکی خود ناگزیر از جنگیدن درمقابل هم‌اند، برای او این نزاع عینی و جنگی سخت و نه حتی یک جریان ممکن در لحظه‌ها و تصمیم‌گیری‌های ویژه است. پانجوری هیچ فهمی از درکنار یک‌دیگر بودن هم‌دلانه ندارد. برای او جهان عبارت است از یک بستر از نزاع، و نه تضادهای جاری در یک بستر تاریخی مشخص، که فرد انسانی درون آن به‌اعتبار تعلقات طبقاتی‌اش همواره درحال جنگیدن است.

من فکر می‌کنم این شیوه خاص از نظریه‌پردازی اشمیتی، با اصالت‌دادن به دولت و دردولت‌بودن، امکان زندگی هم‌دلانه میان انسان‌های گوناگونی را که ممکن است بیرون از هویت‌های جعلی دولتی ظرفیت‌های تازه‌ای به زیست انسانی اضافه کنند از بین می‌برد. تقلیل‌دادن امر سیاسی به حوزه‌های ادعایی دولت، درک معنا، یعنی سلب‌کردن امان گفت‌وگو میان هویت‌های به‌لحاظ اجتماعی شکل‌گرفته در میان مجموعه‌های انسانی. من بر این باورم که خلاصه‌کردن امر سیاسی به حوزه‌های حاکمیتی، در یک چهارچوب هستی‌شناسانه، به‌شکلی که اشمیت به آن پرداخته است، در یک بیان، به‌رسمیت‌شناختن ویژگی‌های جعلی برای انسان و باهم‌بودگی انسانی را به‌هم‌راه دارد؛ حافظه و امکانات موجود در زندگی هم‌دلانه و بیرون از دولت انسان‌ها را سلب می‌کند و بیماری‌های روحی به‌وجودآمده درون دولت و آموزش‌های دولتی و همچنین تصورات مذهبی آلوده به ایده گناه را برای تحت کنترل درآوردن انسان به او نسبت می‌دهد و درمقام واقعیت‌های هستی‌شناختی درباره انسان به او می‌قبولاند.

## ۵. نتیجه‌گیری

مفهوم امر سیاسی یک بنیان هستی‌شناختی برای تعیین‌کردن محدوده‌های سیاست از اخلاق، مذهب، اقتصاد، و فرهنگ ارائه می‌دهد. هستی‌شناسی مبتنی بر هویتی وحدت‌بخش میان مجموعه‌ای از انسان‌ها که حاضرند به‌خاطر آن از جان خود بگذرند، یا جان دیگران

را بستانند. هویتی بنیان گذاشته شده بر برابرنهاد دوست - دشمن که از سوی دولت تعیین می‌شود. به یک عبارت، دولت فقط فراخوانی مشروع برای سازمان‌دهی مردم ذیل تصویری از «ما» به حساب می‌آید که دوستان را برای مبارزه با دشمنان سازمان‌دهی و طلب جان می‌کند. این مفهوم بنیان مونیستی سیاست را نشان می‌دهد و ادعاهای انحصاری کلیسا، یا هر هویت جمعی دیگری را که بتواند به سازمان‌دهی مردم بپردازد به چالش می‌کشد. در خلال صورت‌بندی‌های مربوط به مفهوم امر سیاسی، یک جامعه به معنای خاص خودش شکل می‌گیرد. رساله کارل اشمیت به صراحت و وضوح، چونان که از رساله‌های سیاسی با نیت اثرگذاری مستقیم و سریع در منازعات سیاسی انتظار می‌رود، حدود این مسئله را بررسی می‌کند. رساله‌ای که می‌تواند هم در مطالعات نظری و هم در منازعات مربوط به سیاست، آن‌طور که هر روز با آن سروکار داریم، مورد استفاده‌های فراوان قرار می‌گیرد. این مسئله مخصوصاً در مطالعه سیاست در، و درباره، ایران از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است. اشمیت، در جایگاه یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان حاکمیت، به اعتبار فهمی که از دولت به مثابه اصل راه‌نمای سیاست ارائه داده است، می‌تواند راه‌نمایی برای نظریه‌پردازی در مطالعات مربوط به دولت‌پژوهی و ابزار مناسبی برای واکاوی تاریخ دولت در ایران معاصر به حساب بیاید. با وجود این، نظریه کارل اشمیت درباره دولت، درست مانند همه نظریه‌هایی که ممکن است درباره دولت در جهان جدید ارائه شده باشند، ضمن قرار تصور یک جور نقطه اشمیدسی برای سیاست، در دام آبجکتیویته‌های علمی مدرن خواهند افتاد که نهایتاً با نفی کردن امکانات رخدادی موجود در زیست‌جهان، زمینه‌های تولید و تشدید آن چیزی را فراهم خواهند آورد که ادمووند هوسرل، در کتاب *بحران خودش* (Husserl 1970)، به تفصیل به آن پرداخته و برای پژوهش‌گران علم سیاست امکان مطالعاتی سیاسی درباره مسائل مربوط به این بحران از منظری پدیدارشناختی را پیش کشیده است.

## کتاب‌نامه

- أتیان، یرواند (۱۳۹۲)، *رفیق پانجوری*، ترجمه آندرانیک سیمونیان، تهران: افق.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۰)، *الهیات سیاسی*، ترجمه لیلا چمن‌خواه، تهران: نگاه معاصر.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۲)، *مفهوم امر سیاسی*، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.
- ملک‌زاده، حمید (۱۳۹۲)، *من یک نه - دیگران هستیم: کاوشی در مفهوم شناسایی و انضمامیت سوژه سیاسی*، تهران: پژواک.
- هگل، گ. و. ف. (۱۳۹۰)، *پدیدارشناسی جان*، ترجمه باقر پرهام، تهران: کندوکاو.

- Bredenkamp, Horst (1999), "From Walter Benjamin to Carl Schmitt, via Thomas Hobbes", *Critical Inquiry*, vol. 25, no. 2, "Angelus Novus": Perspectives on Walter Benjamin.
- Elman, Colin and Michael Jensen (2014), *The Realism Reader*, London: Routledge.
- Gray, W. Phillip (2007), "Political Theology and the Theology of Politics: Carl Schmitt and Medieval Christian Political Thought", *Humanitas*, vol. XX.
- Gyulai, Attila (2018), "The Lesson of Carl Schmitt's Realism: The Autonomy and the Primacy of The Political, Theoria", *A Journal of Social and Political Science*, Issue 155.
- Hellenbroich, Anno and Elisabeth Hellenbroich (2006), "Carl Schmitt's Hobbesian State", *National EIR*, vol. 33.
- Husserl, Edmund (1997), *The Crisis of European Sciences and Transcendental Phenomenology: An Introduction to Phenomenological Philosophy*, Northwestern University Studies in Phenomenology & Existential Philosophy, David Carr, Northwestern University Press.
- Jacques, Johanna (2016), *Law, Decision, Necessity: Shifting the burden of responsibility*, London: Routledge.
- Marramao, Giacomo (2000), "The Exile of The Nomos: For A Critical Profile of Carl Schmitt", *Cardozo Law Review*, vol. 21.
- Meier, Heinrich (2011), *The Lesson of Carl Schmitt: Four Chapters on the Distinction between Political Theology and Political Philosophy*, Robert Berman, Chicago and London: The University Of Chicago Press.
- Mufe, Cahntal (1997), "Carl Schmitt and The Paradox of Liberal Democracy", *Canadian Journal of Law and Jurisprudence*, vol. X.
- Norris, Andrew (2005), "A Mine That Explodes Silently: Carl Schmitt in Weimar and After", *Political Theory*, vol. 33, no. 6. Schupmann, Benjamin A. (2017), *Carl Schmitt's State and Constitutional Theory: A Critical Analysis*, Oxford: Oxford University Press.
- Schmitt, Carl (1990), *Politics and Theory*, Paul Edward Gottfried, New York: Greenwood Press, *The Review of Austrian Economics*, vol. 6, no. 1(1992): 117-120.
- Schmitt, Carl (2011), *Writings on War*, Timothy Nunan, Cambridge: Polity Press.